



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

«بدهت» و ضابطه آن در منطق صوری

تنظیم: انجم شعاع

۱۳۸۳/۱۰/۱۲

- مقدمه: ۳
۱. بدهت حد اولیه منطق صوری ۳
۲. کیفیت بدهت ۴
۳. بدهت حسی و بدهت نظری ۵
۴. درک عمومی و درک تخصصی از بدهت ۶
۵. امکان تحلیل عقلانی از شناخت بدیهی ۷
۶. تعریف بدهت ۸
۷. ملاک بدهت ۹

مقدمه:

به طور کلی منطق صوری دو قسمت دارد یک قسمت مربوط به بحث معرف و روش تعریف از شیء و رسیدن یک تصور روشن از ماهیات می باشد که می گویند اشیاء دارای ذات و ذاتیاتی بوده و تعریف از ذاتیات «حد» اشیاء و تعریف از لوازم «رسم» اشیاء را ارائه می دهد. و ذاتیات را مقومات ذات (جنس و فصل) می دانند. بنابراین در منطق صوری براساس معرف، استدلال (حجت) را پایه گذاری می نمایند در بحث حجت می گویند: در اثبات یک حکم برای یک موضوع اولاً: باید یک حد وسطی وجود داشته باشد و ثانیاً: این حد وسط باید برای ثبوت محمول برای موضوع علیتی باشد، پس موضوعی داریم که حد وسط و علیتی در آن است و محمول را برای موضوع اثبات می کند بر همین اساس حد یقین آور بوده و با برهان در اجزاء مشترکند زیرا که آنچه بعنوان مقومات ذات محسوب گردیده حال بعنوان حد وسط برای اثبات لوازم ذات اخذ گردیده است. در هر صورت یک بدیهی (خواه حسی یا نظری) وجود دارد که بر اساس آن بدیهی درک بدیهی بوجود می آید؛ لذا با اصل قرار دادن یک بدیهی و سپس جریان سلب و ایجاب و اندراج منطق صوری، سلب نسبت و یا ایجاب نسبت اتفاق می افتد از این جهت اگر تحت درک کلی از بدیهی مندرج شود یک قسمی از اقسام بدیهی شده و آن قسم نیز تحت آن مقسم قرار می گیرد و در نهایت تعریف نمودن یا حکم کردن امری جایز می گردد.

۱. بداهت حد اولیه منطق صوری

در منطق صوری هر حکمی را به بدیهی باز می گردانند زیرا در غیر این صورت سلب شی عن نفسه اتفاق می افتد به عبارت دیگر منتهی الیه استدلال به صورت قضیه حملیه به امر بدیهی باز گشته و کلیه تعاریف و احکام به یک تعریف و یا حد اولیه بدیهی و یک حکم یا اصل موضوعه درباره خود آن بدیهی باز می گردد (حد اولیه باید شامل باشد تا حکمی صورت گیرد) به تعبیر حضرت سید الاستاد (ره) اصل موضوعه باید «حکم» و حد اولیه «حد تعریف» باشند تا آنکه هر دو در یک امر بدیهی متحد گردند. به عنوان مثال اگر درک از هستی به عنوان حد اولیه قرار گیرد در این صورت هر آنچه که بعنوان زیر مجموعه هستی مشخص شود هم در سلب و

هم در اثبات آن باید تکیه به اصل هستی نمود؛ زیرا که تعریف از اصل هستی با حکم از هستی وحدت داشته و هستی غیر از نیستی است. (الوجود لا يساوق العدم) در هر صورت اینکه حد و حکم به امر واحد یا موضوع و مفهوم واحد باید باز گردد، مبحثی است که می‌بایستی قبل از منطق مورد مذاقه قرار گیرد (فلسفه منطق) در هر صورت یک ساختمان استدلالی یک پایه دارد که بدیهی بوده و انکار هر قسمتی از این ساختمان انکار آن پایه بدیهی خواهد بود، همانگونه که در طول بحث خواهیم گفت، آن پایه علت بیان حد تعریفی و حکمی بوده و نسبت به کلیه زوایای تصویری و تصدیقی دستگاه استدلالی علیت دارد به تعبیر دیگر حکم اولی که نسبت به حد اولیه دستگاه استدلالی وجود دارد، در موضوعات و مفاهیم ذهنی بعدی حضور داشته و انکار آن «سلب شی عن نفسه» خواهد بود به عنوان مثال در اصل سنجش نظری و و عمل سنجیدن قانون اندراج حضور دارد این التزام حتی در مواردی که می‌گوید این مصداقی و نوعی از این جنس و یا این فصلی برای این نوع هست حضور دارد. بنابراین تا بداهت اولیه را شناسیم نمی‌توانیم بحثی مفید در معرفت‌شناسی و مالا در علم اصول داشته باشیم همانگونه که از نظر گذرانید، ابهام در حد اولیه دستگاه استدلالی موجب ابهام در کل دستگاه گشته و تحلیل از موضوع را دچار ضعف و نقصان خواهد نمود. لذا کنکاش پیرامون حد و بداهت اولیه دستگاه انتزاعی برای آغاز یک گام اساسی در شناخت روش تولید مفاهیم از اهمیت بسیاری بر خوردار خواهد بود.

۲. کیفیت بداهت

آیا بداهت بسیط است یا مرکب؟ آیا یک بدیهی آنهم با یک درک عمومی داریم؟ آیا بدیهی قابلیت بقاء تاریخی دارد؟ آیا می‌توان در مقومات و پیدایش بداهت‌ها تامل نمود؟ آیا یک درک از بدیهی در مبادی علوم مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ آیا درک از بدیهی تخصصی است یا خیر؟ اگر بدیهی بسیط است نحوه جریان سلب و ایجاب براساس آن چگونه خواهد بود؟ ارتباط علیت با بداهت چگونه است؟ آیا بداهت تعریف بالاجمال و جریان علیت براساس آن تعریف بالتفصیل همان بداهت خواهد بود؟ در مجموع آیا بدیهی فقط یک نحوه درک و نحوه تعریف دارد؟ و یا آنکه دارای اجمال و تفصیل می‌باشد؟ به طور کلی عقل هنگامی که به یک مفهوم نظر می‌کند (چه آن

مفهوم از حس یا حالت و یا از انتزاعات نفس عقل آمده باشد) آن را واجد دو نوع خصوصیت می‌یابد؛ خصوصیت اول، «خاصیت حدی» مفهوم و خصوصیت دوم، «خاصیت حکمی» می‌باشد. در ابتدا این دو خاصیت یک مفهوم در یک وحدت بدیهی در نظر عقل جلوه می‌نمایند، اولین کاری را که عقل نسبت به این خصوصیات انجام می‌دهد آن است که بین این دو خصوصیت تفکیک می‌نماید به اینکه برای یک شیء هم حد و هم حکم ملاحظه می‌نماید معنای این فعالیت عقل آن است که یک مفهوم بدیهی را اصل قرار داده و سپس به تحلیل عقلی تعریف و حکمی برای آن معین نموده است به نحوی که انکار آنها موجب نفی بداهت اولیه می‌گردد به تعبیر دیگر بداهت اولیه که عقل آن را مفهوماً درک می‌کند وحدت تصویری و تصدیقی دارد به عنوان مثال در قضایای که می‌گوئیم «قیاساتها معها» یعنی تصورشان عین تصدیقشان است گویای همین مطلب است که نسبت حکمیه و نسبت تعریفیه در قضایای بدیهی اتحاد دارند. و یا آنکه در قضیه (النار حاره) که یک قضیه بدیهی است نسبت حکمیه آن در نفس موضوع بدیهی حضور داشته و حد تعریف به آن موضوع بدیهی باز می‌گردد.

۳. بداهت حسی و بداهت نظری

چگونه می‌توان به تحلیل بدیهی پرداخت؟ ابتدا در قالب تمثیل به بررسی بدیهی می‌پردازیم مثلاً برای ایجاد حرارت در مقابل سرما، حرارت برای طبخ، ذوب فلزات، نور و... از آن استفاده می‌شده است بنابراین یک منافع از حرارت بوده که این استفاده های از آن، نیاز به آتش را به صورت یک نیاز مشترک در جامعه مطرح می‌کرده است. اما در امروزه برای طبخ غذا از ماکروفر استفاده می‌شود و دیگر مصرف آتش بمعنای (النار حاره) نیست. در این زمان دیگر نور با حرارت ایجاد نمی‌شود آتش مصرف نوری ندارد، اما در قدیم این‌گونه نبوده است لذا اگر همه مصارف اجتماعی حرارت جایگزین پیدا کرد، آیا بداهت حسی دیگری مطرح نخواهد شد در بداهت نظری در همه مراتب مسئله طرح آثار و درک مشترک مطرح است و چنین درکی بعنوان ما به‌اشتراک جامعه مطرح بوده و برای استدلال اصل قرار می‌گیرد به عبارت دیگر این درک بدیهی

که بعنوان مابه الاشتراک عموم محسوب می‌شود؛ وسیله اسکات خصم و یا حداقل در پیشگیری از نشر خلاف این ارتکاز عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ پذیرفته شده‌های عمومی قدرت اسکات خصم را داشته و از نوعی برخورد سیاسی با پشتوانه مردمی برخوردار هستند، لذا هر گاه این بداهت‌ها در مقابل فرد قرار گیرند، فرد ساکت می‌شود ما در طول تاریخ شاهد کسانی بوده‌ایم که خلاف پذیرفته‌های عمومی گفته‌اند و به بدترین نوع ممکن اعدام شده‌اند اما سوال این است که آیا این پذیرفته شده‌ها باقی مانده‌اند؟! گالیله را کشتند بخاطر آنکه گفته بود کره زمین گرد است و این کشتن را عموم مردم در آن زمان می‌پذیرفته‌اند و الا کسی نمی‌توانست او را بکشد لذا پذیرفته شده‌ای عموم از نظر مردم قدرت اجتماعی و مسئله ارتباطات مورد قبول است. اساساً چگونه می‌توان درباره خدا کسی تردید کند و یا درباره فهم به تحلیل بپردازد ولی نتواند درباره فهم بدیهی تحلیلی ارائه دهد. بنابراین در این پذیرفته شده‌های عمومی دقت نماییم تا ببینیم مقومات آنها چه می‌باشند، آیا مقومات آنها محدود در آثار هستند؟!

۴. درک عمومی و درک تخصصی از بداهت

آیا همانگونه که حد و ماهیت اولیه دستگاه انتزاعی از یک درک اجمالی برخوردار است سایر تقسیمات یا تشریحات دستگاه نیز از همان درک مساوی برخوردار هستند و یا آنکه مسئله کمی فرق می‌کند در این مورد باید گفت ارتکاز اولیه از آنجا که عمومی است اجمالی می‌باشد اما همین درک اجمالی زمانی که تشریح میشود تبدیل به ارتکاز و پذیرش تخصصی می‌گردد به عنوان مثال درک از وجود یک مفهوم بدیهی است این بدیهی اول در کلیه اقسام وزیر مجموعه‌های خود جاری می‌باشد زیرا در غیر این صورت برهان در اقسام جاری نبوده و سلب شی عن نفسه اتفاق می‌افتد. مرحوم علامه طباطبائی (ره) هم در کتاب نهایه الحکمه و هم در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در مورد وجود بحث می‌نمایند در یک جا در مورد مکانیزم و کثرت مفهومی وجود و در نهایه الحکمه در ابتدا کتاب در باب برهان می‌فرمایند: همه قضایای فلسفی به تقسیمات وجود باز می‌گردد؛ یعنی وجود تشریح کلیه اقسام می‌باشد. در اینجا یا سایر اقسام بدیهی هستند و یا آنکه بدیهی نیستند، اگر بگوئید همه اقسام با آن وجود یکی هستند دیگر اقسامی مطرح نبوده و در این

صورت سلب شی عن نفسه اتفاق می‌افتد زیرا که خود آن شی حضور دارد نه حضور و به اضافه یک چیز دیگر! اما اگر بگوئید اقسام از وجود بریده هستند در این صورت دیگر برهان جاری نمی‌شود و در این صورت هیچ یک از اقسام اثبات نمی‌گردند؛ بنابراین اصالت وجود ناچار است که اقسام را تشریح همان وجود اول بداند در این صورت در مورد یک بدیهی دو نحوه درک وجود دارد اولی درک اجمالی که همان بداهت وجود باشد و دومی تشریح همان بدیهی که با عملیات تخصصی وجه اشتراک و وجه اختلاف (نوع، جنس و فصل) و سایر جرح و تعدیلهای ساختمان ذهنی به دست می‌آید.

۵. امکان تحلیل عقلانی از شناخت بدیهی

آیا بداهت متوقف در ملاحظه آثاری موضوعات می‌باشد و یا آنکه در سطوح دیگر نیز قابلیت گسترش را نیز دارد. ما در یک دستگاه منطقی با دو چیز مواجه هستیم اول موضوع و دوم مفهوم موضوعات (یا همان کثرت الموضوع قد کثرا) یعنی کثرت ماهیات به کثرت موضوعات است؛ سوال این است که ملاحظه آثار که نسبت به آنها درک بدیهی و عمومی پیدا شده است به چه معنا است؟ آیا این آثار از چه نوع دسته‌ای هستند؟ آیا تخصصی مورد دقت قرار می‌گیرند و یا آنکه در حد اسکات خصم و مباحثه و کلاً امری عرفی مورد نظر قرار می‌گیرند آنچه از ادراکات اجتماعی مردم به نظر می‌رسد این است که ادراک عمومی آنها از ملاحظه آثار بوده و نه آنکه درکی علیتی داشته باشند، بلکه این متخصصین هستند که از درک عمومی آنها علیتی می‌باشد به تعبیر دیگر در منطق صوری آثار (علت) مفهومی ماهیات مورد دقت قرار گرفته و سپس لوازم آن مفهوم براساس سلب و ایجاب و ملاحظه سایر مفاهیم نسبت به آن مفهوم بدیهی اول مورد دقت قرار می‌گیرد. خواه آن مفهوم بدیهی اول حسب یا ذهنی و یا روحی باشد، در هر صورت منطق صوری در بخش بداهت‌ها از بداهت‌های مفهومی و یا آثاری فراتر نرفته و بررسی آثار موضوعی را خروج موضوعی از دستگاه خود می‌داند، زیرا که اثر یا علت موضوعی به معنای ملاحظه پیدایش و تغییرات بوده و اساساً سخن آن در رابطه با متغیرها و چگونگی می‌باشد؛ اصولاً بداهت‌ها چه تصویری و چه تصدیقی همگی در نزد ما دارای شناخت بالاجمال هستند. زیرا همین که وارد ملاحظه آثار بداهت‌ها می‌شویم و در صدد بررسی تخصصی آنها می‌باشیم وارد

اختلافات گشته و از شناخت اجمالی دوری می‌گزینیم در این صورت است به همین دلیل منزلت شناخت بدیهی در محدوده آنچه عموم مردم می‌فهمند فراتر نرفته و همین دلیلی بر آشکار بودن بداهت‌ها می‌باشد. به عنوان مثال براساس اصاله الوجود همه موجودات به وجود باز می‌گردند یعنی حد اولیه بداهت وجود است و منتزع (که نسبت بین آنها برقرار می‌کنیم) و مفاهیم متکثر، و مفاهیم ذهنی (نه وجود) نسبت برقرار می‌شود یعنی بین آنچه از انتزاع به دست می‌آید و بین آنچه بدیهی است و فهم وجود به دست می‌آید هر چند در حله اول به ذهن می‌رسد، مفهوم وجود انتزاعی نیست؛ بلکه بدیهی است و نیازی به وجه اشتراک‌گیری و تحلیل ندارد. بنابراین هر چند آن مفهوم اول نیازی به تحلیل ندارد اما کثرات آن باید مورد تحلیل نظری قرار گیرند تا سلب شی عن نفسه پیش نیاید از این رو مفهوم بدیهی اول در اصاله الوجود همان درک عمومی از وجود است و سایر تقسیمات به وجود باز می‌گردد.

۶. تعریف بداهت

آیا می‌توان برای بدیهی حد و مرز و یا منزلتی قائل شد و آیا اساساً امری قابل تحلیل است یا خیر؟ اینکه گفته می‌شود تصور بدیهی تصویری بسیط بوده و قابلیت تحلیل به جنس و فصل و در کل نیازی به استدلال ندارد به چه معنا است؟ آیا وقتی که می‌گوئیم بدیهی در حقیقت بسیط است آیا همین گزاره تحلیل عقلی دارد یا خیر؟ بنابراین می‌خواهیم ببینیم که اولاً تعریف بدیهی چیست؟ و ملاک و ضابطه آن چه می‌باشد؟! سید الاستاد (ره) در این رابطه می‌فرمایند: «اگر بگوئید بدیهی در تعریفش نیاز به جنس و فصل نداشته و اساساً تعریف آن به خودش بازگشت می‌نماید این سوال مطرح می‌شود که آیا بدیهی متعدد و دارای مصادیق است یا خیر؟ اگر متعدد است آیا در تعددش اختلاف است یا خیر؟ اگر بگوئید در نفس ذات خودش تعددی وجود ندارد، بلکه این تعدد در مقام تطبیق مطرح است در پاسخ می‌گوئیم، تعریف از بدیهی ناقص بوده لذا تحلیل از بدیهی محل سوال و اشکال می‌باشد لذا این امکان فراهم می‌گردد که مفهوم بدیهی را بررسی عقلانی نمود»

بنابراین اگر کثرت بداهت‌های نظری و وجود اختلاف در آنها را قبول نمائیم، تعریف بدیهی دچار نقصان و اشکال می‌گردد.

۷. ملاک بداهت

آنچه عمدتاً از کلمات قوم به نظر می‌رسد این است که ضابطه بداهت‌ها به مفاهیمی باز می‌گردد که معقول ثانیه می‌باشند (یعنی مفاهیمی که از معقول اولی انتزاع می‌گردند) و یا آنکه این ضابطه را در ماهیات، مصداقا به جنس الاجناس (که در آنها فصل نیست) باز می‌گردانند از این رو این ضابطه بسیط و منحصر در مفاهیم عقلی بوده که از مفاهیم ماهوی (که حد و جنس و فصل ندارند) انتزاع گردیده است. لذا باید این ضابطه را در معقول ثانیه جستجو نمود این معقول مانند مفهوم وجود، مفهوم علیت، و مفهوم امکان که حد ندارند، می‌باشد. سیدالاستاد(ره) در رابطه با ضابطه علیت می‌فرماید: «آیا جنس الاجناس متعدد هستند یا یکی است؟ اگر بگوئید متعدد هستند و تعدد آنها حیثیتی است در این صورت اشتراک بداهت‌ها در موجودیت تمام می‌گردد و لذا جنس و فصل بالکل رها می‌گردد زیرا که جنس و فصل به معنای مابه الاشتراک و ما به اختلاف می‌باشند» سوال این است که چگونه عقل نسبت به وجود حق تحلیل دارد اما نسبت به ضابطه بداهت‌ها اینچنین حقی را نداشته باشد لذا امکان بررسی عقلانی نسبت به کلیه مفاهیم ماهوی امری ممکن تلقی گردیده و نمی‌توان با تحلیل متباینات بالذات از جنس الاجناس این امکان را از عقل سلب نمود بنابراین اگر ضابطه بداهت‌ها به یک بدیهی بسیط باز گردد مشکلی پیش نمی‌آید در این صورت هر گونه نسبت به آن ذات تکیه کرده و سایر طبقه بندی‌ها بر اساس همان حیثیت اولیه شکل یافته و مرز اختلافات محدود می‌گردد؛ لذا تعریف براساس آن بدیهی صرفاً ذهنی می‌باشد. اما اگر ضابطه آن بدیهی متعدد ملاحظه نمائیم اصل دستگاه انتزاعی دچار بن بست گشته و نمی‌توان با تعریف متعدد مشکلی را حل نمود.

در کتب قُدما بحثی تحت عنوان ملاک و ضابطه بداهت مطرح نشده است بلکه این استاد مطهری است که بحثی در این زمینه مطرح نموده است «تصور و تصدیقی که بسیط باشد بدیهی است و تفکر یعنی تجزیه و ترکیب ذهنی در آن راه ندارد، بنابراین بدیهیات نسبت به فکر، بشرطاً بوده و

قابل اکتساب از طریق اندیشه نیستند، لذا بدیهیات بر خلاف طائفه اول (نظری) چون قابل تجزیه نیستند، جائی برای فکر در آنها وجود ندارد»

نتیجه این سخن آن است که بداهت‌ها مطلق بوده و نسبت به اشخاص و افراد و حالات گوناگون، تفاوتی در آنها نیست. اما گاه در نوشتارهای پیشینیان اشاراتی دیده می‌شود که دال بر موافقت آنها با چنین ملاکی برای بداهتها است مثلاً کلام فخر رازی در «محصل» است او می‌گوید:

«دانش بسیطی که چیزی از آن ترکب نیافته، نه تعریف می‌شود و نه در تعریف چیزی بکار می‌رود... و بسیطی که چیزی از آن ترکیب یافته تعریف نمی‌شود لکن در تعریف استعمال می‌گردد» این سخن ظهور در این مطلب دارد که علم بسیط قابل تعریف نیست پس تعریف که همان تجزیه تصور است، تنها در مرکبات جاری می‌باشد. البته این نکته دلیلی بر بطلان سخن فخر در رابطه با نفی تصورات نظری است

زیرا در اینجا به وجود تصورات مرکب که دارای تعریف هستند و نظری می‌باشند اعتراف نموده است. اما صدرالمتهالین می‌گوید: هر چه از غیر طریق فکر تحصیل گردد، داخل وادی بدیهیات خواهد بود هر چند مثل آن از راه اندیشه قابل دست یافتن باشد.

«و منها البداهه و هی المعرفه الحاصله للنفس فی اول الفطره من المعارف العامیه التي یشتک فی ادراکها جمیع الناس و منها الاولیات و هی البدیهیات بعینها الا انها کما لا یحتاج الی وسط لا یحتاج الی شی آخر کاحساس او تجربه او شهاده او تواتر او غیر ذالک سوی تصور الطرفین و النسبه»^۱ بنابراین در کلمات قوم ضابطه بداهت را چیزی بیش از بی نیازی به تفکر نمی‌دانند و تنها ملاک بداهت مطلق را بساطت می‌دانند.

^۱ اسفار ج ۳ ص ۵۱۸